

(و در آیه ۶ و ۷ و ۸ فصل اولِ عَامُوس است که) * خداوند چنین میفرماید که بسبب سه عصیانِ عَزَّاه و بسبب چهارمینش سزایش را بر نخواهم گردانید * * (۷) پس آتشی را بحصارهای عَزَّاه خواهم فرستاد که قصرهایش را خواهد سوخت (۸) * * و ساکنان را از اَشْدُود و گیرنده عصارا از اَشْكَوْن منقطع خواهم کرد و دست خود را بر عِقْرُون بر خواهم گردانید و بقیه فِلِسْطِیَّان هلاک خواهند شد * و باز (در آیه ۴ و ۵ و ۶ فصل ۲ صَفْنِیَّاه است که) * * عَزَّاه متروک شده اَشْكَوْن ویران خواهد گردید * * و عِقْرُون مستأصل خواهد شد (۵) * * ای کِنَعَن زمینِ فِلِسْطِیَّان کلامِ خداوند بر ضد شماسست و ترا بحدی هلاک میگردانم که ساکنی نباشد * (۶) و کنارِ دریا محلّ اوبه شبانان و آغل‌های گوسفندان خواهد شد * و باز (در آیه ۵ فصل ۱ زِکْرِیَّاه مسطور است که) * * پادشاه از عَزَّاه هلاک خواهد شد و اَشْكَوْن مسکون نخواهد گردید * و موافقِ اقوالِ مذکور پس زمینِ فِلِسْطِیَّان مقدر بهلاکت شده و فی الواقع ولایتِ مذکور هم از ویرانگی یهودیه و هم از خرابی بلاد دیگرِ قریب حصه دارد پس مادامی که خرابه‌ها در تمامِ صَوْرِیه یعنی شام بوده پس بکنارِ دریا و بلادِ فِلِسْطِیَّان خرابی معموراتِ بسیار شده و لیکن صورت و نمایشِ این ولایت مخصوصاتِ چندرا دارد که بآنها همیشه از اوقات مسافران متوجه می‌شوند و در خصوص حالتِ این بلاد و قضای شهرهایش پس پیغمبران با دقت تمام فرق گذاشته اند چنانکه وصف و فرمایشِ خودشان را گویا با دقت مشاهده و ملاحظه نموده اند و با تمامی تحقیقاتِ تواریحِ صریح مرقوم گردانیده بودند * مثلاً فرموده اند که * کنارِ دریا محلّ اوبه شبانان و آغل‌های گوسفندان خواهد شد و بقیه فِلِسْطِیَّان هلاک خواهند شد و بر عَزَّاه طاسی سر عارض می‌شود و او متروک خواهد شد پادشاه از عَزَّاه هلاک خواهد شد و ساکنان را از اَشْدُود منقرض خواهم نمود اَشْكَوْن ویران خواهد شد و با بقیه دره‌اش منقرض خواهد شد و غیر مسکون خواهد گردید * و موافقِ اقوالِ مذکور و لَنِّی نقل کرده که در

هامون در میان شهرهای رَمَلَه و عَزَّاه که خودِ هامونِ فِلِسْطِیَّان بر کنارِ دریا باشد پس چند دهات افتاده که بطریقِ حَقِیرِی از گِل بنا گشته و مانند ساکنانِ خود هر نشانِ فقیری و پریشانی را دارند و مسافران نزدیکِ دهاتِ مذکورَه آمده پس خانه‌هایش خیلی حقیر بنظر می‌آید بعضی یک یک جدا افتاده و پاره دیگر دَوْرِ حیاطی بهم چسبیده پس در فصلِ زمستان ساکنانِ این دهات با چهارپایانِ خودشان بسر برده چون جای انسان را از جای حیوان نیم زرع بلند ساخته اند که همان خانه و یا طویله موافقِ قولِ الهامی منزلِ شبانان و مکانِ گله‌ها میباشد و مگر پیرامونِ این دهات تمامِ آن بلاد بیابانی شده و به اعرابِ بدوی وا گذاشته که در آنجا گله‌های خودشان را میچرانند * پس بدرستی زمینِ فِلِسْطِیَّان ویران و کنارِ دریا آوبه شبانان و آغل‌های گوسفندان گردیده است * و باز وُلّی روایت کرده که خرابیِ مَرْمَرِهای سفید که در بعضی از اوفات در عَزَّاه پیدا گشته دلیل به بزرگواریِ قدیمش مینماید لیکن باوجودِ اینکه شهرِ مذکور گاهی پای تختِ ولایتِ فِلِسْطِیَّ شمرده میشد پس الحالِ قریه بی حمایت گردیده که اکثر از دو هزار جان بیشتر نداشته باشد پس فی الواقع طاسی سر بر عَزَّاه عارض شده و از پادشاهِ خود محروم و متروک گشته است * و دریا که پیشترها نزد اَشْکَلُون آمده بود پس در این ایام روز بروز از خرابه‌های شهرِ مذکور دور کشیده پس مانند فرمایشِ الهامی شهرِ اَشْکَلُون ویران و غیرِ مسکون شد و وُلّی دیگر نقل کرده که در میانِ خرابه‌های بلادِ مزبور پس خرابیِ اَشْدود که در ایامِ فِلِسْطِیَّان آن قدر مضبوط و محکم بوده الحال بجهتِ کثرتِ عقربها شهرت یافته پس موافقِ قولِ مذکور ساکنان از اَشْدود منقرض شده است * و هر چند مسافرِ مؤمن در خصوصِ وقوعِ یافتنِ اقوالِ الهامی از وُلّی منافع کم قدر شده و اگرچه شهادتِ علاوه ضرور نبوده لیکن در این باب رجحانِ مسافرِ بدین طریق نقل کرده که اَشْکَلُون از مغرورترین بلادِ امیرانِ فِلِسْطِیَّان

بوده الحال در میان دیوارهایش ساکنی ندارد پس قول زکریا نبی وقوع یافته
 که * پادشاه از عزّاد منقرض و اشکلون غیر مسکون خواهد شد و هنگامی که قول
 مذکور اعلام شده پس هر دو شهر با حالت فرخنده‌گی بودند و بغیر از خدای
 عالم الغیب هیچ کس ندانستند که بر کدامین دو شهر و به چه طریق قضای
 الهی خواهد آمد و حال آنکه عزّاد فی الحقیقه بی پادشاه می باشد و برجهای
 بلند اشکلون بر روی زمین افتاده و خرابه‌های دیوارهایش پناه‌گاه یک نفر
 انسان نمی شود پس چه طور غضب و قهر دشمنان باعث جلال بودن
 و ستایش یافتن جناب باری شد چون قضایا را که بجهت پیغمبران پانصد سال
 و بیشتر قبل از آیام حضرت مسیح فرموده بود پس وقوع یافتن آن قول یک
 هزار و هشتصد سال بعد از تاریخ مزبور بنظر می آید * و روایات مذکور قضای
 یک شهر مسطور را از دیگری علیحده ساخته و حالات مختلفه آن ولایات را
 نشان داده و منزل و خانه شبانان را در یک سمت مذکور کرده اند پس
 بقیه زمینش را بیابان ویران و متروک نموده و از برای گله‌های اعراب گردش
 کنان وا گذاشته و علاوه بر این عزّاد از پادشاه محروم و اشکلون ویران و اشدود
 از برای ذی‌حیات جنبنده منزل گشته است پس این کیفیات با اقوال
 الهامی چنین موافق شده که لامحاله باید صاحب عقل اقرار نماید که قول
 غیبی مذکور از الهام پروردگار می باشد * و تخمینا سیصد و سی سال قبل از
 آیام حضرت مسیح اهل عزّاد قدرت اسکندر ذوالقرنین را مقابله و مبارزت
 نمودند که آن جناب مدت دو ماه شهر مذکور را محاصره سخت کرده تا
 آنکه غالب آمده که خود و لشکر مظفرش از راه فتح در پیش عزّاد و نیز در
 پیش شهر صور جنگ و مقاتله را مانع یافته و در هجومهای زورآوری که بجهت
 گرفتن شهر عزّاد کردند خود اسکندر دو باره مجروح شد پس چون قلعه را
 مستخر ساخت آن پادشاه مغرور غضبناک گشته بطریق بی‌رحم فخر کرده که
 خود مانند اکلیس پهلوان قدیم یونانی بوده پس بعقب عزّاد جنگی خود

سردار دلیر عزّاه را بسته دو باره در دورِ قلعه مزبور وی را میکشید * و شهرِ اشکلون بجهتِ خوبیءِ تاکستان و استحکامِ قلعه‌هایش مشهور بوده و در باره شهرِ اشدود پس تاریخِ نویسِ مشهورِ قدیمِ یونانیِ هردتس نام نقل کرده که شهرِ مذکور محاصره درازترین را دیده که در تواریخِ مذکور گشته چون پسمتکوس پادشاهِ مصر مدّتِ بیست و نه سال اشدود را با لشکرِ خود محصور ساخته و سترابو صاحبِ تخطیطِ البلاد بعد از ابتدای تاریخِ مسیحی اهل شهرِ مزبور را از ساکنانِ کبیرِ صوریّه می‌شمرد و دیگر عزّاه و اشکلون و اشدود هر یک از ایامِ کنستنتین پادشاهِ بزرگِ رومیان تا بهجومِ اعراب در عصرِ حکومتِ عمر که تخمیناً سیصد سال باشد هر کدام شهرِ مذکور مقامِ خلیفه از دینِ مسیحی بوده است * و دلیل و برهانِ دیگر در خصوصِ آباد شدنِ شهرهایِ مذکور مدّتِ طولانی بعد از اعلامِ اقوالِ الهامیءِ مذکور این شده که سکه‌هایِ مختلفِ هر کدام شهرِ مزبور الان وجود دارد و در چند روایات در خصوصِ سکه‌هایِ قدیمِ مرقوم و وصف گردیده است * و در بابِ بلادِ مذکور پس در عوضِ شهرهایِ مضبوط و پر آباد آوبه، شبانان و آغلنهایِ گله‌ها در آن سمتِ کنارِ دریا اینجا و آنجا افتاده که تمامیءِ جزئیاتِ قولِ الهامی وقوع یافته و از این کیفیات نیز حجّت و برهان در باره دین آمده میگردد * و سرحدِ باقیءِ یهودیه از طرفِ شمال پس کوهستانِ لبّنان بوده و کوهِ مذکور از جهتِ کثرت و امتیازِ درختانِ سرو آزادِ خود مشهور بوده و هم در آنجا درختانِ صنوبر و سرو و تالک و غیره بسیار می‌شد و لیکن درختانِ مذکور الحال خیلی کم گردیده و فی‌الواقع موافقِ قولِ الهامیءِ اشعیاء (در آیه ۱۹ فصلِ دهم) * * طفلی آنها را ثبت تواند کرد * و در بابِ کوهِ مزبور پس در قولِ مقدّس کتابِ مذکور در آیه ۹ فصلِ سی و سیوم فرموده که * * لبّنان شرمنده و پژمرده شده است * و باز (در آیه ۲۳ و ۲۴ فصلِ دهم) * اینک پروردگار که خداوند لشکرهاست شاخه‌ها را با تخویف قطع خواهد کرد و بلندقامتان بریده شده مرتفعان پست

خواهند گردید (۳۴) و درختهای ملتفِ جنگلِ باهن خواهد بُرید و لَبْنَانُ بواسطهٔ جباران خواهد افتاد * و ایضاً (در آیهٔ اوّلِ فصلِ ۱۱ زکریّاه فرموده) * ای لَبْنَانُ درهای خود را بکشا تا آتش سروهای آزادت را بسوزاند * و اقوالِ الهامی در بابِ مملکتِ بنی اسرائیل و در بارهٔ ولایاتِ اطرافش چنین است و مقدماتِ ممالکِ مذکور چنانچه مسافران نقل کرده اند با دقتِ تمام قولِ مقدّس را تصدیق مینماید که حجّت در خصوصِ الهامِ کتابِ مقدّس و نسبتِ بدین مسیحی تمام شده است * و از احوالاتِ گذشته بنظر می آید پس موافقِ احوالاتِ گذشته مملکتِ بنی اسرائیل بجهتِ سلسلهٔ غارت‌کننده‌گان پایمال شده و طبقه طبقه بی زراعت مانده و شهرهای خراب گشت و ساکنانش قلیل‌العدد و غریب و شریر گردیده اند و دیگر زمینِ عَمون ویران و قبیلهٔ عَمونیان نابود گشته و شهرهای بلادِ مَوآب بالکل خراب و آغل‌های گله‌ها می‌باشد و در آن سمت فرقه‌های گردش‌کننده‌گان مینمایند و علاوه بر این ولایتِ اَدومیهٔ بِالصَّرّه ویران و شهرهای خراب و متروک و مکانِ ذی‌حیاتِ جنبیده گردیده پس شهرهای فِلِسْطِیان ویران و آغلِ گله‌ها گشته پس تصامیء این کیفیات و غیره با الهاماتِ غیبی موافقتِ تمام داشته خلاصه این احوالات در بارهٔ کثرتِ بلاد و زمانِ برهان و حجّتِ کتاب و مذهبِ مذکور البته دلیلِ کامل و ناممکن‌آرد میگردد *

باب هشتم در حوادث شهر نینویه

بدانکه کتب مقدسه بعد از نقل مختصر در باب خلقت و احوالات دنیا قبل از طوفان حضرت نوح و منتشر شدن انسان بر روی زمین پس در بارهٔ عبرانیان که بنی اسرائیل باشند کتب مذکور بمرتبهٔ حکایت کلیه شده از برای مدت یک هزار و پانصد سال که از ایام حضرت ابراهیم خلیل تا عصر آخرین پیغمبران بنی اسرائیل میباشد * و کتب مقدس از ابتدای دنیا حکایت کرده پس الهامات پیغمبران تا به انتهای عالم کیفیات را بیان نموده پس تعجب است که تخمیناً همان ایامی که اقوال الهامی بانجام رسید پس حکایت تاریخ نویسان از مرتبهٔ افسانه تا بمرتبهٔ اعتماد آمده یعنی در حینی که وقوع یافتن قول مقدس نسبت بقبائل غیر از بنی اسرائیل آغاز نمود * و بدانکه شهر نینویه پای تخت ممالک آشور مدت طولانی شهر بزرگ و پر آباد بوده و دیوار قلعه هایش موافق روایات تاریخ نویسان بت پرست صد پا یعنی تخمیناً سی و سه زرع عراق بلندی داشت و شصت میل که پانزده فرسخ باشد دور داشته و شهر مزبور یک هزار و پانصد برج داشت که هر یکی دو مقابل بلندی دیوار که آن بروج باعث استحکام و انضباط آن شهر بودند و هر چند شهر مزبور باعث بعضی از قدیمترین اقوال الهامی گشته و از شهرهای اعلام شدهٔ اولین بوده که قضای الهامات را می یافت لیکن تاریخ نویس بت پرست در وصف کردن تسخیر و خراب شدن شهر مذکور بکلمات غیبی قدیم در این خصوص مکرر نشان داده اند * و دیودورس

تاریخ نویس نقل کرده که پادشاه آشور بعد از آنکه لشکرش بآمره شکست یافته پس بکلام قدیم اعتبار نمود یعنی که نینویه هرگز مستخر نخواهد شد مگر رودخانه خود عدوی شهر گردد پس بعد از آنکه عساکر دشمن در مدت دو سال شهر را محاصره نموده بی آنکه رخنه کرده باشند رودخانه اش یعنی دجله بجهت سیلاب زیاد مملو شده پس حصه شهر را سیل گرفت و دیوار را بقدر دو میل و نیم انداخت پس آن پادشاه گمان برد که کلام مزبور وقوع یافته از حمایت و نگاهبانی خود ناامید گشته آتشیستان خیلی بزرگ در قصر خود بنا کرد و افروخت پس خزائن و دولت و عیال و خود را بآن آتش انداخته تماماً سوخته شدند * و کتاب ناحوم نبی آشکارا در باره خراب شدن نینویه اعلام شده و در آیه ۶ فصل ۲ آن کتاب پیش فرموده که * دروازه های نهرا مفتوح گردیده قصر بتحلیل خواهد رفت و دیگر در آیه ۸ همان فصل فرموده که * نینویه از ایام قدیم مثل برکه آب بوده است و ایضا در آیه ۸ فصل اول ناحوم است که * مکان آنرا بطوفان لبریز بانجام میرساند * و تاریخ نویس مزبور مقدمات را وصف و بیان نموده که کلمات غیبی دیگر از پیغمبر مذکور تا جزئیات وقوع یافته و نقل کرده که پادشاهی از آشور بجهت فتح های پیشینش متکبر شده و از انحراف قبائل بختریان بی خبر بوده پس خود را بسستی رسوائی انداخته و زمان عیش و عشرت را تعیین کرده و به لشکر خود بسیار شراب میداد پس سردار دشمنان بتوسط عدول کننده گان از شهر مزبور از غفلت و مستی ایشان ماخبر شده پس در این حالت بقشون آشوریان حمله آورده در حینی که بی باک بعیش و عشرت خود مشغول بودند پس بسیاری از ایشانرا تلف و مقتول ساخته باقی مانده گانرا بقلعه شهر گریزانند پس این مقدمات کلام ناحوم نبی را تصدیق نمود که (در آیه ۱۰ فصل اول نبوتش) فرموده است * * حینی که ایشان مثل عمارها در هم پیچیده اند و مانند مست شده گان [بشراب

خودشان] مست اند سوخته می گردند مثل کاه بن بسیار خشک * و ایضاً (در آیه ۹ فصل دوم) فرموده که نقره را غارت کنید و طلا را یغما نمائید چونکه گنجهایش انجمی ندارد از تمام طرف نفیسه بسیاری است * و تاریخ نویس مذکور گواهی داده که زر و نقره بسیار از آتش محفوظ شده شهر اکتبانه که گویا همدان باشد آورده بودند * و موافق ناحوم نبی شهر مذکور محض با سیلاب تند خراب نگشته بلکه آتش هم اورا سوزانیده پس دیودورس مذکور مرقوم کرده که فی الواقع این شهر حصه بجهت آب و حصه دیگر بجهت آتش خراب گردید * و هلاکت و ویرانه گي تمام و دائمی نینویه (در آیه ۸ و ۹ فصل اول بدین مضمون پیش فرموده شده که خداوند * * مکان آنرا بطوفان لب ریز بانجام میرساند و ظلمت دشمنانش را میدواند (۹) تدبیری که بخداوند مینمائید چیست انجام رساننده اوست که تنگنایی دوباره بظهور نخواهد آمد * و باز (در آیه ۱۰ فصل دوم است که) * خالی و تهی و ویران شده است و ایضاً (در آیه ۱۳ فصل دوم صغنیاه است که) * خداوند * * دست خود را بطرف شمال دراز کرده اسور را هلاک خواهد کرد و نینویه را بویرانی و مثل بیابان بخشکی مبدل خواهد نمود * و در صدساله دویمی از تاریخ مسیحی پس لوشیان که در شهری از کنار فرات تولد یافته بود گواهی داده که در آن ایام نینویه بالمره خراب شده بحدی که علامتی از وی نماند و هیچ کس مقامش را نتوان نشان داد پس هصین شهادت لوشیان و گذشتن زمان بسیار که در آن مدت مکان شهر مذکور معلوم نبوده پس متشکک می شود که آیا علامات و باقی مانده شهر قدیم در مقابل شهر موصل بر کنار مشرق دجله فی الواقع علامات نینویه بوده یا نه لیکن ساکنان آن ولایت از ایام هجرت این نام را بر آن مکان نهاده اند که در آنجا میان لشکر هر قول پادشاه رومیان و قشون خسرو پرویز جنگ اتفاق افتاده که باعث اختلال و انتقال سلطنت خسرو گردید و گبون تاریخ نویس مقام آن

واقعات را چنین نقل و وصف نموده که عساکر رومیان بطریق دلیرانه از رود
 آرس تا به دجله برآمده و سردار خسرو بطریق تدبیر هراسان آنها را تعاقب
 کرده تا آنکه از پادشاه خود حکم قاطع رسید که البته جنگ را به یکباره گی
 بانجام برساند * و برکنار مشرق دجله در مقابل موصل نینویه در ایام سابق
 معمور گردیده بود و لیکن این شهر و خرابهایش نیز از مدت طولانی ناپدید
 گشته پس مقام خالیش عرصه جنگ برای گردش و هجوم دو لشکر مزبور
 مهیا شده بود * و از این نقل معلوم شد که این شهر عظیم موافق قول الهامی
 زمین و میدان نینویه گردیده بود و دیگر که خرابی تمام یک باره بروی
 افتاده که عسرت بار دیگر رو نداده بود * و ریج صاحب که مدتی در بغداد
 برسم ایلیچی گری از جانب دولت انگلیس مانده و خود ملاحظه کننده با
 دقت بود پس گفته که برای نظرکننده کاهل نیز معلوم میشود که خرابهای
 مکان مزبور در معموری و خرابی همعصر میباشد لیکن آیا خرابهای مذکور
 از شهر نینویه یا از شهر دیگر پر معلوم نشده اما تمامی آنها بی شک و شبهه
 همقانون و همایام اند و در میان خرابهای مذکور ظروف گل و پارچهای
 دیگر مانند پارچهای بابل با خط سیر تیر مثل حروفات تحت جمشید مرقوم
 شده در میان تلهای خراباتش پیدا می شود * و در باب ساکنان شهر مذکور
 و ویرانه گی تمامش پس کلام خداوند که در نظر وی کل ساکنان زمین مانند
 ملخ میباشد بواسطه ناحوم نبی (در آیه ۱۵ فصل سیوم کتابش) فرموده که
 * * مثل ملخ یلق خویشتن را بسیار و مانند ملخ آریه بدیشمارگردان و از
 آیه ۱۶ بازرگانانت را بیشتر از ستاره های آسمان گردانیدی ملخ یلق خراب
 کرده می پرد (۱۷) تاج دارانت مانند ملخ آریه و سرورانت مثل ملخ بزرگی
 که در روز سرما در زیر جدارها فرود می آیند و حینی که آفتاب طالع میگرد
 میکوچند و احدی نمی داند که آنها در چه جایند * و آیا کلمات مذکور
 مشعر بر آن بوده که خود مکان نینویه باید غیر معلوم باشد و یا چنانکه

ظاهر لفظ دلالت نموده مطلب آن باشد که هر علامت از قصرهای پادشاهانش و بزرگواری بزرگان وی و دولت و کثرت تاجران خود بآمره ناپدید کردن پس تأویل هرطور که باشد حق این الهامات غیبی را نتوان منسوخ کرد و ناپدید گشتن نینویه و فراموشی عموم که ویرا مدتی طولانی پوشیده و اندکی خبر و نشان که بجهت مشخص کردنش فی الواقع بوده پس کل این احوالات دلیل بآن میباشد که مکانش زمانهای بسیار غیر معلوم بوده و التحال هم مشکل شده که فی الحقیقت معین بگردن *

باب نهم

در حوادث شهر بابل

بدانکه هرگاه شهری بر روی زمین بوده باشد که اقوال غیبی را در باره قضا و انتقال خود توان سبک گرفت پس آن شهر بابل میباشد که مدتی طولانی از تمامی دنیا شهر مشهورترین و بزرگوارترین بوده و دیوار قلعه‌هایش در میان عجیبات جهان شمرده میشد مانند صنایع آفریننده عالم بنظر می‌آمد نه از بابت تعمیر انسانی * و بت‌خانه بیل یعنی بلوس که بت بزرگ اهل بابل بوده نصف میل دور و هشت یک میل بلندیرا داشته و دیگر باغات طاق بر روی طاق تا به بلندی دیوار قلعه بنا گشته و بندهای عظیم از هر دو کنار فرات بالا و پایین شهر بجهت سد راه سیلاب معمور شد و دیگر صد دروازه بزچرا شهر مزبور داشت و دریاچه در قریبش با دست گنده بودند پس تمامی این احوالات در یک محل و مکان بزرگترین اعمال انسان را نمایان گردانید * و با اینکه پای تخت مذکور در حالت بزرگواری خود بوده

موافقی صحیح‌ترین تاریخ نویسان یکصد و شصت سال قبل از آنکه پای دشمنی بر او داخل شود و قول الهامی قضیه خرابی این شهر مضبوط و محکم را اعلام نموده پس زمان بزمان شهر مزبور بطریق مرور و تدریج خرابی یافته با خاک برابر شد تا آخر الامر قول الهامی در باره وی با جزئیات وقوع یافته است * و کَلْدِيَه یعنی بابلونیه که بلاد بابل باشد بنهایت تمام حاصل خیز و فراوانی بوده فی الواقع لیاقت عظمت و بزرگواری شهر بابل داشت چون از تمامی ممالک سمت مشرق پر محصول بود و ولایت مذکور هامونی خیزی بزرگ بود که رودخانه‌های فرات و دجله او را مزین و محصول دار کرده بودند و بجهت نهرها که از یک رودخانه تا دیگری کنده میشد و با این عمل و اسباب آب بهر زمین میرسید و در آن سمت گرمه سیر و خاک حاصل خیز فراوانی محصولات بخدی شد که نه در ایام قدیم و یا تازه هیچ ولایت چنین فراوانی بهم نرسانیده بوده است و هردتس تاریخ نویس یونانی نقل کرده که در باره محصولات عجیب آن بلاد خود او از تقریر و تحریر عاجز و معطل مانده و کسی این حاصل خیزی را باور نمی‌کرد مگر با چشم خود دیده باشد و سترابو و پلینی تاریخ نویسان قدیم و مشهور با وی موافقت کرده که بابلونیه از کل ممالک دنیا در باب غله بارآورتر شده چون از دوپست مقابل تخم کمتر نصی آورد بلکه بعضی از اوقات تا بسیصد مقابل تخمش بهم میرساند * و هنگامی که دولت قدیم ایران ولایت مذکور را مستخر کرد حکومت وی از بهترین ممالک دولت مذکور محسوب شد و بغیر از دادن اسبان بجهت امور لشکر تخمیناً هفده هزار رأس اسب برای خدمت خود پادشاه در آنجا نگاه داشته بودند و سواي خرج ماهیانه پس جیره و خرج که بلاد کلدیه و اکثر شام هم داخل این بلاد محسوب شده باشد که برای گذران امور پادشاه و لشکرش میدادند ثلث آن بوده که از کل ممالک ایران بهم میرسید در ایامی که دولت ایران از دریای یونان تا بهندوستان کشیده

شده بود و بطریق اتفای هردتس مذکور نقل کرده که در حوالی بابل چهار شهر بزرگ دیگر بوده اند * و خوبی و بزرگی کلدیه چنین بوده که در مسخر شدن اولینش خراب نشد و هر چند پای تختش آخراً ویران شد یک پای تخت دیگر در بلاد مزبور بهم رسید و ایامی که بابل از مرتبه جلال و تاج الممالکی افتاد پس شهر سلوکیه مشهور که خرابه هایش به بزرگواری قدیم او گواهی میدهد این شهر بجهت سلوکس نیکطور پادشاه سوریه بنا شد که سلوکس یکی از جانشینان اسکندر نواقرنین بوده و دویست و نود و سه سال قبل از ایام حضرت مسیح و سیصد سال بعد از تاریخ یرمیاہ نبی شهر مزبور را معمور نموده و در صد ساله اولین از تاریخ مسیحی در شهر مزبور بقدر ششصد هزار جان سکنی داشتند * و پادشاهان ایران پای تخت را بشهر تسفون یعنی مداین منتقل کردند و این شهر بر کنار مشرق دجله افتاده و هر چند اولاً قریه بوده لیکن شهر بزرگ گردید که پادشاهان مذکور در فصول زمستان بارگاه جلال خودشان را در آنجا بر پا میداشتند * و ششصد سال بعد از تاریخ الهامات آخرین در باره ولایت کلدیه در آن بلاد شهرهای بزرگ دیگر مانند ارمیته که دست جرد باشد و ستسینه و شهرهای دیگر بودند و ایامی که یولیان امپراطور رومیان در تاریخ سیصد و شصت و پنج سال مسیحی بولایت مذکور هجوم آورده پس در آن وقت موافق روایات گبون تاریخ نویس این بلاد حاصل خیز و خوش آیند بودند و در ایام هجرت و سلطنت خسرو پرویز مکان شوکت و بزرگواری عظیم بوده و مسکن پسندیده خسرو دست جرد شد که تخمیناً شصت میل از طرف شمال مداین کنار افتاده بود و در چراگاههای حوالی دست جرد بسیار گله های گوسفند و گاو چریده و باغ و بیشه های شاهانه اش با تدر و طاوس و شتر مرغ و آهو و خوک وحشی پر شده و گاهی شیر و پلنگ در آنجا از برای شوکت شکارها میشد و بجهت جلال و بزرگواری پادشاه مزبور نه صد و شصت فیل نگاه داشته بود و درازده

هزار شتر بزرگ و هشت هزار شتر کوچک با چادر و بارِ خانه شاهانه محمول
 شده و در طویله شاهانه شش هزار اسب و قاطر بوده و شش هزار پاسبان
 پی در پی در دروازه قصر مهیا میگردد و دوازده هزار غلام و بنده خدمت
 قصرهای پادشاهرا مینمودند و خزائن طلا و نقره و جواهر و ابریشم و عطرها در
 صد باب زیر زمین مضبوط گذاشته بودند و دیگر در صد ساله هشتم از تاریخ
 مسیحی پس شهرهای سامره و هارونیه و یسریق مانند یک کوچه شده که از
 سر تا سر بیست و هشت میل طول داشته است * و کلدیه با خاک حاصل خیز
 و هوای گرم خود از رودخانه دجله و فرات آب فراوان را داشت پس آخرین
 ممالک دنیا بود که گمان ویرانگیش بفرانسان برسد چون تا به امروز هم
 شک نبوده که اگر قومی موافق قاعده در آنجا عمل و آبادی و زراعت بکنند
 پس ولایت مذکور بطریق آسان مزروع و حاصل خیز میگردد * و اقوال الهامی
 در باره بابل و زمین کلدانیان کثیر و اقسام بوده و زمانهای طولانی گذشته
 قول مزبور بنهایت تمام وقوع یافته که آخر الامر بالکل بانجام رسیده است
 و بدانکه قضایای الهی اتفاقاً و جبراً نمی شود بلکه درست و صادق می باشد
 و این قضایا بر خلاف اهل بابل و کلدیه از جهت بت پرستی و ظلم و جبر
 و غرور و طمع و مسی و کذب و شرارت ایشان اعلام و تهدید شد و در
 بت پرستی چنین شریر و نادان بودند و اسم و رسم مذهب را بطریق هوای نفس
 می بردند حتی اعمال بدترین در میان ایشان شائع و عموم گردید و در
 بعضی رسوم دین ایشان اعمال مذکور را واجب دانسته بحدی که تاریخ نویسان
 بت پرست در باب آن عبادت شریر خیلی خشم و کراهت نمودند * و هر چند
 بجهت کثرت برکات توانگر و مغتنم گشتند لیکن کلدانیان جلال تقدس جناب
 اقدس الهی را ندانسته پس تمام شوکت دنیوی که هامون شینار یعنی کلدیه را
 زمانی پوشیده بود از جهت فسق و اقسام گناه متصل آن قوم خراب و ویران
 گردید و بالکل هلاک شدند چنانکه کلام خداوند همین مقدمات را از ابتدا

اعلام نموده بود مثلاً (در فصل ۱۳ اشعیاه از ابتدا مطابق ذیل) مسطور است
 (۱) وحي که اشعياهُ پسرِ اَمُوص در بارهٔ بابل دید (۴) آوازِ گروهِ مثلِ همهمهٔ
 خلقي کثیر در کوه‌ها و آوازِ شیونِ ممالکِ طوائفِ جمع شدهٔ مسموع است
 که خداوند لشکرها لشکرِ جنگي را سان مي بیند (۵) خداوند و اسبابِ غضبش
 بجهتِ ویران کردنِ تمامی زمین از زمینِ بعیده و از کناره‌های آسمانها می
 آیند (۶) وای نمائید زیرا روزِ خداوند نزدیک شده می آید مثلِ ویرانی از
 خدایِ قدیر (۹) اینک روزِ خداوند که روزِ بی رحمی و قهر و شدتِ غضب
 است بخصوصِ ویرانیِ زمین می آید تا که گناهکارانش را از آن استیصال نماید
 (۱۴) و مثلِ آهوی فرار کرده شده و مثلِ گوسفندی بی جمع آورنده خواهد
 شد هر کس بقومِ خود رجعت و هر کس بزمینِ خود فرار خواهد کرد (۱۵) هر
 کسی که یانت میشود سوراخ کرده خواهد شد و هر کسی که باو ملحق است
 به شمشیر خواهد افتاد (۱۶) و بچه‌گانِ ایشان در نظرِ ایشان بخش و خانهای
 ایشان غارت شده و زنانِ ایشان بی عصمت خواهند شد * (۱۷) اینک من بضد
 ایشان مداین را که نقره را بحساب نمی آورند و از طلا محفوظ نمیشوند برخوردارم
 انگیخت (۱۸) و کمانهای ایشان جوانان را شق نمایند و ثمرهٔ شکم را ترحم
 نخواهند نمود و چشمِ ایشان بر کودکان دریغ نخواهد کرد (۱۹) و بابل که زینتِ
 ممالک و رونقِ شوکتِ کلدانیان است مثلِ سرنگون کردنِ خدا سدوم
 و عموره را خواهد شد (۲۰) ابداً مسکون نشده قرن بقرن آباد نخواهد شد
 اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید
 (۲۱) نهایتِ گریهای دشتی در آنجا خواهد خوابید و خانهای ایشان از بوم
 میشوم پر خواهند بود و در آنجا بچه‌های شتر مرغ ساکن و غولان در آنجا
 رقص کنان خواهند شد (۲۲) و گفتارها در قصرهای ایشان و شغال در هیاکل
 زیبایشان همدیگر را جواب خواهند داد و روزِ زمانش هم نزدیک است
 و ایامش طول نخواهد کشید * و ایضاً (از فصل ۱۴ اشعیاه در آیه ۴ و غیره

مکتوب است) * که این مثل را بر شهریارِ بابل بکار برده خواهی گفت که *
 خراج گیر چگونه فارغ شد و طلب کننده زر معطل مانده (۱۱) شوکت تو
 با نغماتِ سازهایت بقبر فرود آمده است کرم‌ها در زیر تو مفروش و دیدانها
 ترا مستور میسازند (۱۵) مع هذا بعالمِ غیب و به اطرافِ سیاه‌چال سرنگون
 خواهی شد (۱۹) اما تو مثل نهالِ مکروه و مانند لباسِ کشته شده‌گانی که با
 شمشیر زده شده بودند که بسنگهای سیاه‌چال فرود می‌آیند و مثل لاشه
 پایمال شده از قبرت به بیرون افکنده شده (۲۲) زیرا خداوند لشکرها میفرماید
 که بر خلاف ایشان بر خاسته از بابل اسم و بقیه و اولاد و احفاد را منقرض
 میسازم فرمان خداوند این است (۲۳) و آن را میراثِ خاریشتها و تالابها
 میسازم بلکه خداوند لشکرها میفرماید که آن را به جاروبِ هلاکت خواهم
 روفت * و دیگر از آیه ۱ فصل ۲۱ اشعیا * و اینک فوجِ مردمان با دسته‌های
 سواران می‌آیند و متکلم شده گفت که بابل افتاده افتاده و تمامی تماشیل
 تراشیده شده خدایانش را بر زمین منکسر گردانیده است و باز (در آیه
 ۲۷ و ۲۸ فصل ۴۴ اشعیا) خداوند می‌فرماید * آنکه به لجه می‌گوید که خشک
 شو (من ام) و نهرهایت را من خشک خواهم گردانید (۲۸) آنکه در خصوص
 کورش میفرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را با تمام رسانیده به
 اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد و به هیکل که اساست مبتنا
 کرده خواهد شد * و (در آیه اول فصل ۴۵ است که) * خداوند در حق
 مسخ کرده خود کورش چنین میفرماید چونکه من او را به قصد اینکه طوائف
 از حضورش مغلوب شوند بدست راستش گرفتم پس کمرگاه ملک را حل
 کرده درهای دو مصرعی را پیش رویش مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته
 نگردند * و (در آیه اول فصل ۴۶ است که) [معبود] بیل [نام] خمید و نبو
 منحنی شده بتهای آنها از برای جانوران و بهائم باراند بارگیرهای شما از
 برای خسته شده‌گان ثقیل است * (و از همین پیغمبر در آیه‌های ۱ و ۵ و ۷ تا

۱۱ فصل ۴۷ * (۱) ای دخترِ باکرهٔ بابلِ فرود آمده بر خاک بنشین و ای دخترِ کلدانیان بر زمین بنشین که سریر نیست زیرا بارِ دیگر ترا نازنین و رعنا نخواهند خواند (۵) ای دخترِ کلدانیان خاموش بنشین و داخلِ ظلمت شو زیرا که بارِ دیگر ترا خاتونِ ممالک نخواهند خواند (۷) و گفتم که ابداً خاتونِ خواهم بود بحدی که این چیزها را بقلبت نیاورده آخر اینها را یاد نکردی * (۸) پس حال ای عیاشه که به امنیت ساکنی اینها را بشنو آنکه در دلش میگوید که * منم و غیر از من دیگری نیست بیوه نمی نشینم و بی اولاد پیرا نخواهم دانست (۹) پس این دو یعنی بی اولاد و بیوه گی بناگهان در یک روز بتو مستولی خواهند شد و باوجود کثرتِ سحرهایت و افراطِ زیادتی جادوگری‌هایت بشدت تمام بر تو استیلا خواهند یافت (۱۰) زیرا که بشرارتِ خود تکیه نموده گفتم که مرا کسی نخواهد دید حکمتِ تو و علمِ تو ترا گمراه نموده است که در دلِ خود گفتم که * منم و غیر از من دیگری نیست (۱۱) بآن سبب بتو بلائی که مطلعش را نمیدانی خواهد رسید و ترا مصیبتی که به رفعتِ قادر نیستی فرود خواهد آمد و بذلتی که عارف نیستی بناگهانی بر تو استیلا خواهد یافت * و ایضاً (در آیه‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۲۵ پیرمیاة) مکتوب است که * خداوند میفرماید میشود بعد از تمام شدن هفتاد سال که من پادشاهِ بابل و بقومش و بولایتِ کلدانیان مکافاتِ گناهِ ایشانرا خواهم آورد و آنرا بخرابیهای دائمی مبدل خواهم ساخت (۱۳) و باین زمین همه گی تهدیداتی که بر فدش گفتم یعنی هر چه در این کتابی که پیرمیاة پیغمبر بر ضد همه گی آن طوائف مرقوم ساخته است خواهم آورد (۱۴) زیرا که طوائف بسیاری و ممالکِ عظیمی ایشانرا خادمِ خود خواهند گردانید چینی که ایشانرا موافقِ افعال و مطابقِ اعمالِ دستهای ایشان سزا میدهم * و باز (در آیه‌های اول و ۲ و ۳ فصل پنجاهم پیرمیاة) * کلامی که خداوند در بارهٔ بابل و زمینِ کلدانیان بواسطهٔ پیرمیاة پیغمبر فرمود این است (۲) که * در میان

طوائف بیان کرده بشنوانید و عَلم را بر پا نموده اصفا نمائید و اخفا ننموده بگوئید که بَابِلِ مَسْخَرُ شَدَ بَيْلِ شَرْمَنْدَه و مِرْوَدُكْ شَكْسْتَه بَتَهَائِشِ خَجَل و اصنَامَشِ مَنكَسَرِ گَرْدِيده اند (۳) زیرا که بر او از طرفِ شمالِ قومي بر می آید که زمینش را بحدّی ویران میگرداند که احدی در آن ساکن نخواهد ماند و از انسان و بیائم کوچیده خواهند رفت * و دیگر از همان فصل مطابق ذیل است که) (۹) ** اینک من جمعیتِ طوائفِ عظیمه را از دیارِ شمال انگیزانیده بر بَابِلِ هجوم آور میگردانم که در برابرش صف آرائی نموده از آنجا گرفته خواهد شد تیرهایش مثل تیرهای پهلوانانِ کاردان خاله بر نخواهند گردید (۱۰) و زمینِ کَلْدَانِیَانِ یغما خواهد شد خداوند میفرماید که تمامی یغما کننده گانش سیر خواهند شد (۱۱) مادرِ شما بسیار شرمنده شد زاینده شما انفعال خواهد کشید اینک او که از آخرینانِ طوائف است به بیابان و خشکی و ویرانی مبدل خواهد شد (۱۲) بسببِ خشمِ خداوند غیرِ معمور شده ویرانی گلی خواهد شد هر کسی که از بَابِلِ گذر مینماید متحیر شده نظر بهمه گی صدماتش صغیر خواهد زد * و دیگر (در آیه های ۱۵ و ۱۶ نگارش یافته است که) * در برابرش از گرداگرد نعره زنید دستِ خود را تسلیم نموده است اساسش افتاده گردیده دیوارهایش سرنگون شده اند زیرا که انتقامِ خداوند است از آن انتقام بگیری که عمل نموده است بآن عمل نمائید (۱۷) از بَابِلِ کارنده و داس گیر در زمانِ درورا استیصال نمائید از ترسِ شمشیر برنده هر کس بقومِ خود روگردان شده هر کسی بزمینِ خود بگریزد * (و از آیه ۲۱ تا ۲۶ بدین مضمون است که) * بر زمینِ مِرَائِیمِ برآمده ساکنانش را عقوبت نما خداوند میفرماید که ایشان را بشمشیر بکش و تعاقب نموده بِالْکَلِّ اخترام کن و موافقِ هر آنچه که امر مینمایم عمل نما (۲۲) آوازِ جنگ و شکسته گی عظیم در زمین مسموع است (۲۳) پَتکِ تمامی زمین چگونه مقطوع و منکسر است در میانِ طوائفِ بَابِلِ چگونه ویران گردیده است (۲۴) ای بَابِلِ از

برایت دام گسترده و گرفتار شدي در حالي كه آگاه نبودي يافت شده
 مأخوذ شدي زيرا كه بخداوند سجاده نمودي * (۲۵) خداوند جبّه خانه
 خود را كشوده اسلحه خشمش را بيرون آورده است زيرا كه مصلحت خداوند
 خدای لشكرها در زمين كلدانیان همین است (۲۶) بر او از اقصای حدودها
 بیآئید انبارهایش را بكشائید او را مثل دسته‌ها لككوب نمائید و او را بحدی
 احترام نمائید كه از برایش بقیه نماند * (و از آیه ۲۸ تا ۳۲ چنین است
 كه) * آواز فراریان و فارغ شدهگان از زمين بابل مسموع است كه تا انتقام
 خداوند خدای ما و انتقام هيكش را در صیون اخبار نمایند (۲۹) تیراندازان
 بر ضد بابل جمع كرده شوند و ای نمایی كسانی كه كمان را زه میکنند در
 برابرش از گرداگرد آردو زنید تا آنكه احدي رهائی نیابد و بر طبق عملش
 آن را جزا دهید و موافق هرچه كه عمل نمود است بآن عمل نمائید زيرا كه بر
 خداوند و قدوس اسرائیل تكبر نموده است (۳۰) خداوند میفرماید كه باین
 سبب جوانانش در چهارسوهایش خواهند افتاد و تمامی مردان جنگیش
 در آن روز منقطع خواهند شد * (۳۱) خداوند خدای لشكرها میفرماید كه
 اینك ای صاحب غرور من بر ضد تو هستم زيرا كه روز تو و زمان عقوبت
 نمودنم ترا رسیده است (۳۲) و صاحب غرور لغزیده خواهد افتاد و احدي
 او را بر نخواهد خیزانید و آتشی را در شهرهایش می افروزانم كه تمامی اطرافش را
 خواهد سوزانید * (و از آیه ۳۵ تا ۴۶ مرقوم است كه) * خداوند میفرماید
 كه شمشیر بر كلدانیان و بر ساكنان بابل و سرورانش و علمایش حواله
 (۳۶) شمشیر بر دروغگویان است كه تا دیوانه گردند شمشیر بر پهلوانانش باشد
 كه تا مشتوش گردند (۳۷) شمشیر بر اسبها و عرادههایش و بر تمامی خلائق
 مختلفه در میانش باشد كه تا مانند زنان گردند شمشیر بر خزانهایش باشد
 كه به یغما بروند (۳۸) با بهایش خشك سالی بوده كه خشك میگردند زيرا
 كه ولایت بتها است كه با اصنامشان فخر مینمایند (۳۹) بنابراین گربه‌های

دشتی باتفاقِ گفتارها در آن ساکن و شترمرغان هم متمکن خواهند بود و دیگر
 ابدأ مسکون نشده دور بدور معصور نخواهد شد (۴۰) خداوند میفرماید که
 مثلِ سرنگون کردنِ خدا سدوم و عموره و همسایه‌گانش را در آنجا کسی
 ساکن نخواهد شد و نه بنی آدم در آن تمکن خواهد نمود * (۴۱) اینک
 قومی از شمال می‌آید و طائفه عظیمی با ملوک بسیاری از اقصای زمین
 انگیخته خواهند شد (۴۲) کمان و نیزه را بچنگ می‌آورند با خشونت
 و بیرحم اند صوت ایشان مثلِ شورش دریا است و بر اسبها سوار شده بر ضد
 تو ای دخترِ بابل مانند مرد جنگی صف آرایی خواهند کرد (۴۳) پادشاه
 بابل خبر ایشان را شنیده دستهایش سست گردیده ثقلت و درد مانند زین
 زاینده او را گرفتار مینماید (۴۴) اینک آنکس مثل شیر از طغیان اردن بمکان
 محکم بر می‌آید زیرا که من ایشان را از آن بزودی خواهم روانید و شاخص
 برگزیده را بر آن نصب خواهم کرد زیرا که مثل من کیست و از برایم
 کیست که زمانی را تعیین نماید و آن شبان کدام است که در برابرم به ایستد *
 (۴۵) بنابراین قضایی که خداوند بر بابل و تدبیراتی که بر زمین گدانیان
 کرد بشنوید البته ایشان را مثل ضعیفترین گوسفندان بیرون خواهد کشید
 و یقین که مأوای ایشان را از برای ایشان خراب خواهد کرد (۴۶) از صدای
 گرفتاری بابل زمین مرتعش میگردد و فریاد در میان طوائف مسموع است *
 و ایضا در فصل ۵۱ پرمیاء از آیه دویم مطابق ذیل است که * بر بابل
 پاروب کنندگان را که پاروبش کرده زمینش را خالی میگردانند می‌فرستم که
 ایشان در روز بلایش از اطراف بر آن احاطه نمایند (۳) یعنی بر ضد تیراندازی
 که کمان خود را زه می‌کند و بر ضد کسی که از زره خود فخر مینماید پس
 بجوانانش رحمت نموده تمامی لشکرش را بالکل اخترام نمائید (۴) و
 مجروحان در زمین گدانیان و زخمیان در کوچهایش خواهند افتاد * (۵) بابل
 بناگهان افتاده و شکسته گردیده است از برایش ویل نمائید جهت درش

روغنِ بَلَسَانَ را بگیرد محتمل است که شفا یابد * (۱) بَابِلُ را ما تیسار نمودیم
 اما به نشد آن را ترک نمائید تا آنکه هر یک از ما بولایتِ خود برویم زیرا
 که [صَوْتِ] سیاستش با آسمانها میرسد و تا به سپهر بر می آید * و از آیه ۱۱
 و غیره مسطور است که * به تیرها صیقل دهید و ترکشهارا پر کنید خداوند
 روحِ ملوکِ مَدَائِنِ را می انگیزاند زیرا که در باره بَابِلِ تدبیرش این است که
 آن را خراب گرداند چونکه انتقامِ خداوند و انتقامِ هیکلش میباشد * (۱۳) ای
 آنکه نزد آبهای بسیار ساکن شده گنجهایت بسیار اند عاقبتت و انجامِ طمعت
 آمده است (۱۴) خداوند لشکرها بذاتِ خود سوگند یاد فرموده است که البته
 ترا بصره مانم مانندِ مَلِخِ مَمْلُوقِ خواهم ساخت و در برابرَت گلبانگ خواهند
 کشید * (۲۵) خداوند میفرماید که اینک ای کوهِ مَتَخَرِبِ که تمامی زمینرا
 خراب میسازی بر ضدِ تو بوده دستمرا بر تو دراز خواهم نمود و ترا از صخرهها
 غلطانیده بکوهِ سوخته مبدل خواهم ساخت * (۲۷) علمرا در زمین بر پا دارید
 کرنا در میانِ طوائف بنوازید در برابرش اقوامرا زبده نمائید و بر ضدش
 ممالکِ اَرَاطِ و مَنِّي و اَشْکِنَازرا آواز دهید و بر خلافش سردارانرا نصب نموده
 اسبهارا مثلِ مَلِخِ بر آورید (۲۸) طوائفرا بر ضدش زبده نمائید یعنی
 ملوکِ مَدَائِنِ و سرورانش و تمامی حاکمانش و همهگی زمینِ سلطنتش
 (۲۹) پس زمین مرتعش و مضطرب میگردد زیرا که تدبیراتِ خداوند بر بَابِلِ
 مقدر است غرض اینکه زمینِ بَابِلِ را ویرانی غیر مسکون گرداند * (۳۰) پهلوانانِ
 بَابِلِ از جنگ نمودن دست کشیده در مقامهای مشید می نشینند جبروت
 ایشان زائل گردیده مثلِ زنانِ شدن مسکنهای ایشان سوخته پشت بندهایش
 شکسته گردیدند (۳۱) قاصدِ جهةِ استقبالِ قاصد و بریدِ جهةِ استقبالِ برید خواهد
 دوید تا آنکه بیادشاهِ بَابِلِ خبر دهند که شهرش از هر طرف مستخر شد
 (۳۲) و اینکه گذرگاهها مسدود و نیزارها باتش سوخته و مردمانِ جنگ
 آشفته حال گردیدند * (۳۳) زیرا که خداوند لشکرها خدایِ اِسْرَائِيلِ چنین

میفرماید که دخترِ بابلِ مثلِ خرمی است که وقتِ کوفتنش رسیده است و کم مانده است که زمانِ درویش بیاید * * (۳۶) * خداوند میفرماید که اینک * * * دریاچه‌اش را خراب و منبعش را خشک خواهم گردانید (۳۷) و بابل بتوده‌ها و مکانِ ازدرها و محلّ حیرت و صغیر زدن خواهد گردید و ساکنی در آن نخواهد بود (۳۸) با همدیگر مانند شیران غرش خواهند نمود و مثل شیربچه‌گان فریاد خواهند کرد (۳۹) خداوند میفرماید که بایشان وقتِ گرم شدنشان ضیافتی را می‌چینیم و ایشان را مست میگردانم تا که جست و خیز نموده بخواب دائمی که از آن بیدار نخواهند شد بخوابند * (۴۱) شیشک [یعنی بابل] چگونه گرفتار و ممدوح تمامی زمین چگونه مأخون گردیده بابل در میان طوائف بچه نوع محلّ حیرت گردیده است (۴۲) دریا بر بابل بر آمده که بکثرت امواجش مستور شد (۴۳) شهرهایش بویرانی [بلکه] به زمین خشک غیر ذی‌زرع مبدل شد که احدی در آن ساکن نیست و بنی آدم از آن عبور نمیکنند (۴۴) و بیلِ بابلی را باز دیده نموده آنچه که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم کشید و طوائف بار دیگر بآن روانه خواهند شد و دیوارِ بابل هم خواهد افتاد * (۴۵) ای قوم من از میانش بیرون آئید و از حدتِ قهرِ خداوند هر کس جانتانرا مستخلص سازید (۴۶) مبادا که دل شما ضعیف شود و از خبری که در ولایت مسموع میگردد ترسان شوید زیرا که در یک سال خبری می‌آید و بعد از آن در سال دیگر خبری و در زمین ظلم و سلطان بر ضد سلطان می‌آید * (۴۷) بنابراین خداوند میفرماید که اینک روزها می‌آیند که بتهای تراشیده شده‌اش را بازدید خواهم نمود و در تمامی ولایتش مجروحان آه خواهند کشید * (۴۸) و آن پادشاهی که اسمش خداوند لشکرها است میفرماید که من سرورانش و دانشمندانش و سرداران‌ش و حاکمانش و پهلوانانش را مست میگردانم که بخواب ابدی که از آن بیدار نشوند بخوابند * (۴۹) خداوند لشکرها چنین میفرماید که دیوارهای پهن بابل بالکل سرنگون

خواهند شد و دروازه‌های بلندش با آتش سوخته خواهند گردید در حالتی که آنها عیناً زحمت بکشند و قومه‌ها خویشان را بجهت سوخته‌گی خسته گردانند * (۲۳) و مقرر است به مجرد خواندنِ این طومار را که سنگی بر آن ببندی و آن را بصیانِ فراتِ رها دهی (۲۴) و بگوئی که بابلِ بهمین طور فرو خواهد رفت و از بلایی که من بآن میفرستم بر نخواهد خاست و ساکنانش درمانده خواهند شد کلامِ پرمیانه تا به اینجا است * و در اقوالِ مذکور پس دشمنان که بابل را محاصره کرده و نامردی، اهلش و طریقِ گرفتنِ شهرِ مزبور و تمامی احوالاتِ غریبه‌را که مخصوصِ محصور شدنش بوده پس پیغمبران این مقدمات را پیش اعلام فرموده اند چنانچه بعد از آن مورخانِ قدیم آنها را نقل کرده بیان و وصف نموده اند * و الهاماتِ غیبیِ مقدماتِ مسطور در یک بیک بیان می‌کند پس این قول را فرموده که * * ای فارس بر آی ای مداین محاصره نمایی * * خداوند روحِ ملوکِ مداین را می‌انگیزاند زیرا در باره بابل تدبیرش این است که آن را خراب گرداند و موافقِ این آیه پس پادشاهانِ فارس و مداین [که آزر با جان باشد] از جهتِ دولتِ خودشان بقصدِ بابل عهد بسته و باتفاقِ هر دو [چنانکه تاریخ‌نویسِ یونانی نقل کرده] سرداری لشکرهای متحدِ ایشان را بکی خسرو داده که با هر دو خویشاوندی داشت آخر الامر جانشینِ ایشان گردید * و لیکن گرفتنِ بابل از برای محضِ این ممالک تعیین نشده بلکه قبائلِ دیگر هم برخلافِ شهرِ مذکور بایست مهیا شد چنانچه در اقوالِ الهامی مزبور فرموده که * علم را در زمین بر پا دارید کرنا در میانِ طوائف بنوازید در برابرش اقوام را زبده نمائید و بر ضدش ممالکِ آراط و منی و اشکناز را آواز دهید * اینک من جمعیتِ طوائفِ عظیمی را از دیارِ شمال انگیزانیده بر بابل هجوم آور میگردانم و غیره چنانکه مافوق مذکور است * و موافقِ این فرمایشات پس مورخانِ قدیم نقل کرده اند که کي خسرو در مدتِ بیست سال قبائلِ سمتِ مغرب

ایران را مستخر کرده با خود همعهد نمود و بر خلاف بابل مهیا ساخته پس
 فِي الْفُورِ بِقَصْدٍ وَيَّ عِلْمًا رَا بَرِ يَا دَاشْت * و در قول الهامی مطابق فوق فرموده
 که کمان و نیزه را بچنک می آورند و بر اسب سوار شده و غیره * و موافق
 این قول پس در عساکر کی خسرو سواره و نیزه دار و کمانکش بسیار بودند و بابل
 رسیده کی خسرو با جمعیت امیران و دوستان خود در دور دیوار قلعه گردن
 نموده و جای هجوم را نیافته پس تمامی لشکر خود را موافق قول الهامی در
 دور شهر مذکور مهیا گردانید * و چون در کل قلعه جای حمله آور نیافته
 که دیوارهای چندین محکم و بلند را فتح نماید پس خندق در دور شهر کنده
 و برجها بنا ساخته که بابل محاصره گردید و دیگر لشکر بدوازده حصه منقسم
 شده که هر یک ماه بماه با نوبت در تمامی سال پاسبانی میکشیدند و هر
 چند کی خسرو این حکم را داد لیکن کی خسرو [بی آنکه از فرمایشات خداوند
 لشکرها مطلع باشد] اطاعت کرد که در قول مقدس فرموده بود که هیچ یک
 از اهل بابل فرار نکند و باز فرموده که پهلوانان بابل از جنگ نمودن دست
 کشیده در مقامهای مشید می نشینند و جبروت ایشان زائل گردیده مثل
 زنان شدند و غیره * و بابل که بمرتبہ پتک تمامی زمین بود که قبائل
 و ممالک را زده و شکسته پهلوانانش تا به بلاد دور خوف قدرت و قوت
 شهر مذکور را رسانده و طوائف را اسیر کشیده بودند لیکن موافق قول خدای
 اسرائیل ترسناک گشته مادامی که قبائل در دور دیوار قلعه خود مهیا بودند
 پس جرأت نکردند که بیرون شهر ریخته بلشکر دشمنان حمله آورند بلکه
 همه گی دروازه ها را بسته و چون آذوقه بیست ساله داشتند پس خودشان را
 بعیش و عشرت انداختند و بدین طریق دو سال ایام محاصره طول کشیده
 تا اینکه کی خسرو خیلی متفکر گشته آخر الامر تدبیری را دیده که رود فرات را
 از میان شهر برگرداند که لشکر از جای رودخانه داخل شهر شوند و لیکن
 این عمل خیلی مشکل بود چون رود فرات بسیار پهن و عمیق بوده و دیگر

لازم آمد که اهل بابل از این مصلحت حیلۀ آمیز مطلع نشوند پس خندی را که بجهت محاصره در دور شهر حفر شده بود از برای آب فرات مهیا گردانید که در ساعت معین رود را از میان شهر بدوران جاری سازد و قشونهای خود را از بالا و پایین شهر از راه رودخانه داخل گرداند و چون شب این هجوم از برای اهل بابل عید بود که در اعتماد و غفلت خودشان دروازه‌های حصار کنار فرات را باز گذاشته بودند عساکر کی خسرو از جای رودخانه بکوچه و محلات ریختند * و در قول الهامی در باره بابل فرموده که ای بابل از برایت دام گستردم و گرفتار شدی [بلی] در حالتی که آگاه نبودی یافت شده مأخوذ شدی زیرا که بخداوند مجاهده نمودی و ایضاً خداوند میفرماید که بایشان وقت گرم شدنشان ضیافتی را می‌چینم و ایشان را مست می‌گردانم تا که جست و خیز نموده بخواب دائمی که از آن بیدار نخواهند شد بخوابند * و کی خسرو از طریق تدبیر برای عمل آوردن قصد خود عید بزرگ آنها را که هر سال یک بار میشد آن شب را اختیار کرد و عساکر خود را دل آور نمود که داخل شهر گردیدند چونکه همان شب در میان قلعه عشرت عموم غالب آمده و بسیاری بخواب مستی افتاده بودند و اوضاع شهر بالکل مغشوش بوده پس در این حالت عساکر کی خسرو بی امتناع احدی داخل شهر شدند بعضی را مقتول ساخته و دیگران را گریزانند پس با عشرت‌کننده‌گان مخلوط گشته از راه نزدیک بسرعت تمام رو بقصر آوردند و پیش از آنکه یکی خبر گرفتن شهر را پادشاه رسانیده باشد وارد گشتند و خود قصر قلعه بزرگ و خیلی مضبوط بود و پاسبانان که در پیش دروازه‌های قصر معین شده بودند با روشنائی مشعل شعله‌ور مشغول شرب بودند چون ایرانیان با شدت بر ایشان هجوم آورده پس قیل و قال بلندی که نه از راه عیش و شادی بود بگوش اهل قصر رسید و روشنائی مشاعل عمل قتل و هلاکت را نمایان کرد بی آنکه سببش را بیان کند پس پادشاه بابل که گمان دشمن را در میان شهر نداشت

حکم داد که علت حملہ را مشخص کنند پس موافق قول الهامی قدیم اهل قصر دروازه‌ها را گشودند که عساکر ایرانیان هوسناک بتعجیل داخل گشتند و پادشاه را با امیران و بزرگان خود گشتند که دولت بابل از ممالک ایران گردید * و دیگر در قول الهامی فرموده که همه گیء مقتولانش در میانش خواهند افتاد * و اهل بابل بقصد جنگ بیرون نرفته بلکه از سر حصارهای اعلاي خودشان دشمن را طعن زده و خطراً از بیرون سهل شمرده پس در اندرون قلعه خود از چیزی نه ترسیده تا آنکه در خود شهر مقتول گشتند * و ایضاً در باب شهر مذکور فرموده برخداوند و قدوس اسرائیل تکبر نموده است * * و باین سبب جوانانش در چهارسوهايش خواهند افتاد و تمامی مردان جنگیش در آن روز منقطع خواهند شد * و موافق این آیات پس کی خسرو افواج سوارها در تمامی کوچه‌ها فرستاده و حکم داد که تمامی آنها را که در کوچه یافت میشدند بکشند و دیگر فرموده که ندا کردند که کل آنهايي که در خانه‌ها بودند در اندرون بمانند و هر کرا در بیرون یافته باشند بقتل رسانند پس این آیه وقوع یافته یعنی که هر کرا کسی که یافت می‌شود سراح کرده خواهد شد و علاوه بر این فرموده ترا با مردان مانند ملخ مملو خواهم ساخت * و موافق این قول پس لشکر کی خسرو چون ملخ کثیر داخل بابل گردیدند پس بعد از فتح شهر پادشاه مذکور قشونهای سواره خود را از حضور اهل بابل بطریقی مشق گذرانیده و بعد از آن تمامی عساکرش را نیز در بابل برسم نظام گردانید بقدر یک صد و بیست هزار سواره و مؤازیء دو هزار عراده جنگ و شش صد هزار نفر سپاه حاضر بودند * و کی خسرو چون بابل ناگهان و از راه حیلہ مسخر کرده پس فی الفور خزائن پادشاه را تصرف کرد چنانچه با دقت در قول الهامی نبوی فرموده که خزینهای ظلمت و دینهای مسطور بتو می‌دهم تا که بدانی من که ترا باسمت می‌خوانم خداوند و خدای اسرائیلیم * و ایضاً * خداوند در حق مسخ کرده خود قورش (که عبادت از خسرو